

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۰۳ اپریل ۲۰۲۱

موضع زنده‌یاد احمد شاملو درباره رفراندوم جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۸!

فلم تاریخی سخنان احمد شاملو درباره رفراندوم جمهوری اسلامی سال ۵۸ و کلاهی که سر مردم رفت. در این کلیپ* تاریخی و منحصر به فرد، احمد شاملو به خوبی شرایط آن زمان یعنی ۴۲ سال پیش و فریبکاری خمینی در برگزاری رفراندوم جمهوری اسلامی را توضیح می‌دهد.

احمد شاملو پیش از انقلاب همواره با جنبش آزادی‌خواهانه و جنبش چریکی همراه بود و تا سال ۵۷ ادامه داد. شاملو حتی جوانانی که در سنگ فرش‌های خیابان‌ها و خانه‌های تیمی در راه آزادی جان می‌باختند و یا در زندان‌ها تیرباران می‌شدند، با نوشتن شعرهایی به ستایش از این پیکارگران برمی‌خواست.

احمد شاملو پس از انقلاب ۵۷ نیز طرف مردم آزادی‌خواه و برابری‌طلب را گرفت و با سرودن شعرهایی همچون جدال با خاموشی، روزگار غریبی است نازنین و... به ثبت جنایات جمهوری اسلامی ایران پرداخت و از سانسور و خفقان دینی و سرکوب قرون وسطایی سخن گفت.



وی در جریان انتخابات جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین ۹۸ به این رای‌گیری از پیش تعیین‌شده اعتراض کرد و گفت: «آقای آخوند تو می‌گویی بیا به جمهوری اسلامی رای بده؛ تو تلویزیون گرفتی، روزنامه‌های را گرفتی بیا بگو که یک همچنین چیزی است.»

همین‌طور یک قوطی دربسته را گذاشته‌اند و می‌گویند بیا به این رای بده، در حالی که باید بدانیم در این چی هست؟ من گفتم این رفراندم را تحریم می‌کنم. برای این‌که نمی‌دونم به چی دارم رای می‌دهم. اگه می‌گفتید من رای می‌دادم نه ولی چون هیچ دلیلی ندارد رای نه بدهم بنابراین آره هم نمی‌گویم. سلطنت را با جمهوری اسلامی روبه‌رو هم گذاشته‌اند و می‌گویند به یکی رای بده.

برگه رای، دو قسمتی بود و شامل نیمه «آری» - به رنگ سبز - و نیمه «نه» به رنگ قرمز - بود و روی آن چنین درج شده بود:

بسمه تعالی
دولت موقت انقلاب اسلامی
وزارت کشور
تعارف انتخابات رفراندم
تغییر رژیم سابق به جمهوری اسلامی
که قانون اساسی آن از تصویب ملت خواهد گذشت

در آن روزها که همه شور و حال انقلابی گرفته بود و «همه با هم» از این انقلاب بیرون آمده بودند از همان روزهای نخست قدرت‌گیری جمهوری اسلامی به رهبری خمینی شادی تنها روشنفکری و هنرمندی که مستقیماً علیه این قدرت نوظهور مذهبی موضع گرفت زنده‌یاد احمد شاملو بود. دوراین که گرفتن چنین موضعی درایت سیاسی و اجتماعی و فرهنگ و صد البته جرات می‌خواست!

اول دفتر...



روی جلد شماره يك

روزهای سیاهی در پیش است. دوران پر ادباری که، گرچه منطقاً عمری دراز نمی‌تواند داشت، از هم‌اکنون نهاد تیره‌ی خود را آشکار کرده است و استقرار سلطه خود را بر زمینه‌ی از نفی دموکراسی، نفی ملیت، و نفی دستاوردهای مدنیت و فرهنگ و هنر می‌جوید.

این‌چنین دورانی به ناگزیر پایدار نخواهد ماند، و جبر تاریخ، بدون تردید آن را زیر غلتک سنگین خویش درهم خواهد کوفت. اما نسل ما و نسل آینده، در این کشاکش اندوهبار، زبانی متحمل خواهد شد که بی‌گمان سخت کمرشکن خواهد بود. چرا که قشریون مطلق‌زده هر اندیشه آزادی را دشمن می‌دارند و کامگاری خود را جز به شرط امحاء مطلق فکر و اندیشه غیرممکن می‌شمارند. پس نخستین هدف نظامی که هم‌اکنون می‌کوشد پایه‌های قدرت خود را به ضرب چماق و

دشنه استحکام بخش و نخستین گام‌های خود را با به آتش کشیدن کتابخانه‌ها و هجوم علنی به هسته‌های فعال هنری و تجاوز آشکار به مراکز فرهنگی کشور برداشته، کشتار همه متفکران و آزاداندیشان جامعه است.

اکنون ما در آستانه توفانی روبنده ایستاده‌ایم. بادنها ناله‌کنان به حرکت درآمده‌اند و غباری طاعونی از آفاق برخاسته است. می‌توان به دخمه‌های سکوت پناه برد، زبان در کام و سر در گریبان کشید تا توفان بی‌امان بگذرد. اما رسالت تاریخی روشنفکران، پناه امن جستن را تجویز نمی‌کند. هر فریادی آگاه‌کننده است، پس از حنجره‌های خونین خویش فریاد خواهیم کشید و حدوث توفان را اعلام خواهیم کرد.

سپاه کفن‌پوش روشنفکران متعهد در جنگی نابرابر به میدان آمده‌اند. بگذار لطمه‌ای که بر اینان وارد می‌آید نشانه‌ی هشداردهنده باشد از هجومی که تمامی دستاوردهای فرهنگی و مدنی خلق‌های ساکن این محدوده‌ی جغرافیایی در معرض آن قرار گرفته است. (سر مقاله کتاب جمعه، سال اول، شماره یک، پنجشنبه ۴ مردادماه ۱۳۵۸)

شاملو در عین حال نقد و اعتراض خود به جامعه موجود را با زبان شعر نیز بیان می‌کرد. شعر «در این بن‌بست» شاملو، برای اولین بار همراه یک شعر دیگر وی (عاشقانه) در حاشیه مصاحبه‌ای از او در روزنامه بامداد ۲۰ مرداد ۱۳۵۸ به چاپ رسید.

بی‌گمان این شعر یکی از شعرهای بسیار زیبای وی است و اگر به تاریخ سروده شدن این شعر توجه کنیم: «۳۱ تیر ماه ۱۳۵۸» می‌بینیم که حدود شش ماه بعد از قدرت گرفتن جمهوری اسلامی به رهبری خمینی است، آن وقت بینش ژرف او از آن شرایط متلاطم سیاسی و اجتماعی جامعه ایران بود.

شاملو در آن زمان با آگاهی از اهداف و سیاست‌های جمهوری اسلامی و رهبری آن خمینی، آن «ابلیس پیروز مست» و نیروهایی که در استقرار جمهوری اسلامی موثر بودند، آن «قصابان با کنده و ساطور برگزگاه‌ها مستقر» نامید و خبر از دشواری راه و بن‌بست کج و پیچ و سرما می‌داد، اما وی به پیروزی انسانیت تاکید داشت.

مصاحبه‌ای که به آن اشاره شد، در جلد دوم کتاب زندگی و شعر احمد شاملو، تألیف ع. پاشایی نیز نقل شده است. این مصاحبه البته مثل همه مواضع شاملو شنیدنی و خواندنی و جالب است، اما نکته ویژه‌ای که در این مصاحبه هست، توضیحی است که خود او برای درک شعر «در این بن‌بست» می‌دهد. ننگ ابدی بر خود محور بینان مردم‌ستیز باد که با سانسور و اختناق، ضربه‌های سنگینی بر ادبیات و هنر کشور زده‌اند و از فشارهای گوناگون گرفته تا قتل‌های و حشیانه، ستم بسیار بر فرهنگ‌سازان مردم دوست کشور روا داشته‌اند. شاملو در گفت‌وگویی که در کتاب «در باره هنر و ادبیات- نشر آویشن ۱۳۷۲» مندرج است، در مورد مشکلات انتشار کتاب کوچه از جمله یادآور شده است: «می‌دانید که جلد ششم آن از بهمن ۶۱ که سیم پیچ و پلمب شده ته انبار صحاف خاک می‌خورد، نه می‌برند خمیرش کنند نه جواز پخشش را می‌دهند. از هزینه کمر شکن انبار داریش در این ۹ سال چیزی نمی‌گویم، اما نمی‌توانم نگرانی ناشر را به سکوت برگذار کنم: این مرد محترم بارها و بارها از من پرسیده است اگر یکی از این قاچاقچیان کتاب توانست خودش را به انبار بزند و پلمب را بشکند یا جلدی از آن را بیرون بکشد و تکثیر کند، کی جوابگو خواهد بود؟» در زیر نویس صفحه ۲۱۰ کتاب در باره ادبیات و هنر، یادآوری شده است که «این مجلد سرانجام پس از دوازده سال جواز انتشار گرفت.» بخش زیادی از این ۱۲ سال، مربوط به دوران تصدی وزارت ارشاد اسلامی توسط آخوند خاتمی، مبتکر گفت‌وگوی تمدن‌هاست.

شعر در «این بن‌بست» در پایان این گفت‌وگو آمده است.

در این بن‌بست...

دهانت را می‌بویند
مبادا که گفته باشی «دوستت می‌دارم»
دلت را می‌بویند
روزگار غریبی‌ست، نازنین!
و عشق را
کنار تیرك راهبند
تازیانه می‌زنند.
عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد.

*

در این بن‌بست کج و پیچ و سرما
آتش را
به سوختبار سرود و شعر
فروزان می‌دارند.
به اندیشیدن
خطر مکن.
روزگار غریبی‌ست، نازنین!
آن که بر در می‌کوبد شباهنگام
به کشتن چراغ آمده است.
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد.

*

آنك قصابانند
بر گذر گاه‌ها
مستقر،
با کُنده و ساطوری خونالود
روزگار غریبی‌ست، نازنین!
و تبسم را بر لب‌ها جراحی می‌کنند
و ترانه را
بر دهان.
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد.

*

کباب قناری
بر آتش سوسن و یاس -
روزگار غریبی است، نازنین!
ابلیس پیروز مست

سور عزای ما را بر سفره نشسته است.

خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد.

احمد شاملو - ۵۸/۴/۳۱

مدایح بی‌صله مجموعه شعری است از احمد شاملو معاصر که در سال ۱۳۷۱ منتشر گردید. این مجموعه شامل ۵۱ شعر است. مدایح بی‌صله چهاردهمین مجموعه شعر احمد شاملو است که بین سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۹ سروده شده است. احمد شاملو برخی اشعارش را در این مجموعه به افرادی تقدیم کرده است. کوچکترین شعر احمد شاملو با نام «سلاخی می‌گریست» در این مجموعه می‌باشد. برخی اشعار این مجموعه در لندن و سن خوزه سروده شده‌است.

سلاخی می‌گریست به قناری کوچکی دل‌باخته بود

شب وداع

شب درد

شب سکوت

شب اشک

شبی که خیال صبح شدن نداشت

شبی که در اوج گرما یک نفر لرزید

شبی که عشق مرا نفرین کرد

شبی که دل هم مرا نفرین کرد

شبی که تو از من پرسیدی

و از حسی گفتم که من به آن ایمان داشتم

و آن شب، حسرت باز مرا لو داده بود

و باز تو می‌خواستی از زبان خودم بشنوی

اما مرا یارای گفتن نبود

لب فرو بستم

خاموش ماندم

بهانه آوردم

گویی قفل خموشی بر دهانم زده بودند

سکوت و سکوت از من

اصرار و اصرار از تو

گفتم که نمی‌توانم

اما تو باز هم اصرار کردی

شوقی در صدايت بود

و من می‌دانستم که منتظر شنیدن چه هستی

حسرت درست گفته بود

ولی مرا قدرت اعترافی آن‌گونه نبود

مرا تاب آن همه خجلت نبود
 در دلم غوغایی بود
 اما نمی‌توانستم
 نمی‌توانستم
 لاجرم از جدایی گفتم
 از ترس هایم
 و از حرف‌هایی که از وداع نشانی می‌داد
 و تو چه زود به حسرت شک کردی
 اما من هنوز....
 بگذریم

این روزها دائم با خودم زمزمه می‌کنم
 سلاخی می‌گریست به قناری کوچکی دل‌باخته بود
 سلاخی می‌گریست به قناری کوچکی دل‌باخته بود

احمد شاملو - ۱۳۶۳

ظاهرا در این جملات، احمد شاملو از عشق یک سلاخ به قناری کوچکی سخن می‌گوید که اشک سلاخ را در آورده است. این دو جمله کوتاه یک شعر است یک شعر کامل نه زیاد و نه کم. اما سئوالات متعددی مطرح می‌شود که واقعا شاعر چه می‌خواهد بگوید: آیا سلاخ از این‌که به قربانی خود دل‌باخته است می‌گرید؟ آیا سلاخ چون مجبور است قناری کوچک را بنا بر وظیفه قربانی کند می‌گرید؟ آیا سلاخ قناری را کشته و اینک بر عشق از دست رفته خود می‌گرید؟ آیا عشق آن‌قدر توانا و قدرتمند است که سلاخ را در برابر قناری کوچک به گریه انداخته است؟ شاید سلاخ درمانده است و از فرط استیصال به تلخی می‌گرید؟!

شاملو در شعر دیگری می‌گوید: «ابله‌ها مردا عدوی تو نیستم من انکار توام»

نمی‌توانم زیبا نباشم
 عشوه‌یی نباشم در تجلی جاودانه
 چنان زیبایی من
 که گذرگاهم را بهاری ناب‌خویش آذین می‌کند
 در جهان پیرامنم
 هرگز
 خون
 عریانی جان نیست
 و کبک را
 هراسناکی سرب
 از خرام

باز
نمی‌دارد

چنان زیبایی من
که الله اکبر
وصفی هست ناگزیر
که از من می‌کنی
زهری بی‌پادزهرم در معرض تو
جهان اگر زیباست
مجیز حضور مرا می‌گوید

ابلهامردا
عدوی تو نیستم من
انکار توام
...»

سرانجام در دل سیاه‌ترین شبی که جهان به خود دیده و از میان غریو توفانی که از غروب آن روز به خشمی دیوانه وار زنجیر پاره کرده است، دریا سندیاد را به خود می‌خواند. تلاش معشوقه درممانعت از او به جایی نمی‌رسد. سند باد با قایقی سبک به دریا می‌زند. وصف انقلاب دریا می‌بایستی چیزی شورانگیز از آب درآید و بلادرنگ هم انقلاب ایران را تداعی کند. باری، صبح پس از آن که توفان به ناگهان آرام گرفت، منظره طلوع خورشید از شفاف‌ترین آسمانی که افق همیشه ابری این دیار برای نخستین بار به خود می‌بیند، دریا جنازه سندیاد را به ساحل می‌افکند.

این تمثیلی است که گمان نمی‌کنم نیازی به شرح و تفسیر داشته باشد، اما اثری نبود که به فوریت بتوان تحویل جامعه داد. اتودهای زیادی روی آن کردم و به خصوص روی پیدا کردن تصویرهای مرکزی یا اصلی که می‌بایست از طریق گسترش پیدا کردن در يك فرم موسیقایی به تجسم صوتی توفان موفق شود، خیلی ساده بگویم: پوست خودم را کندم، که البته فراموش نکنید اگر مقید نبودم که در آن زبان محاوره و اصطلاحات عامیانه را به کار بگیرم، این توفیق راحت‌تر به دست می‌آمد.» (گفت‌وگویی درباره شعر با احمد شاملو - روزنامه بامداد شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۵۸)

«حرف حرف می‌آورد: آقای شاملو، آیا هنر و سیاست جایی به هم می‌رسند؟

- آه، بله، حتما ... نرون شهر رم را به آتش می‌کشید و چنگ می‌نواخت، شاه اسماعیل خودمان صدها هزار نفر را گردن می‌زد و غزل می‌گفت، بتهوون عظیم‌ترین سمفونی عالم را در ستایش شادی ساخت و هیتلر که آرزو داشت نقاش بشود عظیم‌ترین رنج‌گاه تاریخ، کشتارگاه زاخسن‌هاوزن را. ناصرالدین شاه هم شعر می‌سرود هم نقاشی می‌کرد و نقاش می‌پرورد اما برای يك تکه طلا می‌داد سارق را زنده‌زنده پوست بکنند. انسان برایش با بادمجان تفاوتی نداشت. خب، بله، يك جایی به هم می‌رسند: متأسفانه بر سر. نعش یکدیگر.» (تعهد هنر - از وبسایت رسمی احمد شاملو)

«بنده هنر بدون تعهد را دو پول ارزش نمی‌گذارم.

هنرمند همیشه بر قدرت است نه با قدرت.

حالا اگر یکی می‌خواهد برود با قدرت باشد، بگذار برود خودش را با بند تنبان فلان رییس جمهور «دار» بزند.

هنر که می‌تواند چیز مفیدی را زیباتر عرضه کند و به آن قدرت نفوذ بیش‌تری بدهد، باید از خنثی بودن شرم کند. فضیلت هنرمند است که در این جهان بیمار، به دنبال درمان باشد نه تسکین، به دنبال تفهیم باشد نه تزیین، طبیب غم‌خوار باشد نه دل‌لق بی‌عار...» (احمد شاملو - از مستند «کلام آخر» - آخرین مصاحبه با شاملو)

«ما شاملو را از شعرش می‌شناختیم، از ترجمه‌هایش و همه صداهايش؛ به راستی شاملو به عنوان یک انسان چه‌گونه بود؟»

*پرشور، پرکار، خلاق جسور و بی‌باک. کمال گرا. خوش سلیقه، همیشه آراسته، منظم و مرتب، دست و دل باز، نظر باز، با وقار، با عطوفت و پر مهر و فروتن. سخت کوش. با گذشت.

گاهی سخت بی‌حوصله و عجول، گاهی متحمل تار مرز طاقت زدگی! وهنی که به انسان می‌رفت بر نمی‌تابید و به کرامت آدمی در رشته‌ی بی‌انتهای معجزتی که اوست ایمان داشت.

همیشه بر خلاف جریان شنا می‌کرد، همیشه معترض بود. مبارزه را دوست داشت. همیشه در کارش اهتمام جدی داشت. بعد از همه‌ی این سخت‌ها تنها بود، هرگز نمی‌توانستی به کنه وجودش پی ببری.

«توان غمناک تحمل تنهایی

تنهایی

تنهایی

تنهایی‌ی عریان»

وسکوت‌اش همه فریادها بود.

اگر می‌دیدیش دیگر ازش خلاصی نداشتی!

و چه خوشبخت‌ام من که چهل سال کنار این غول حیرت‌انگیز و زیر سایه‌اش زنده‌گی کرده‌ام و شاکرم که این بخت یاری نصیبم گردید که با او بگریم و با او بخندم.

در زمان و مکان نمی‌گنجید.» (گفت‌وگوی بهرام رحمانی با خانم آیدا سرکیسیان همکار و همسر احمد شاملو - برگرفته از کتاب «چنین گوید بامداد شاعر» - ویژه‌نامه بامداد به یاد احمد شاملو - تهیه و تنظیم مطالب: نشریه بامداد به سردبیری بهرام رحمانی - ناشر انتشارات آرش - استکهلم - پاییز ۲۰۰۰)

در پایاین صورت جا دارد تاکید کنیم که شاعران جوان ما در داخل و خارج کشور توجه بیش‌تری به آثار احمد شاملو، فروغ فرخزاد، نیما یوشیج، پروین اعتصامی و... داشته باشند و یاد بگیرند که مانند این عزیزان آگاهانه و داوطلبانه به هنر و به مردم و به آزادی متعهد باشند چرا که هر فرد و شخصیت و جریان فرهنگی و سیاسی و اجتماعی چه مستقیم و غیرمستقیم و از هر طریقی به حاکمیت نزدیک شود می‌سوزد و دود می‌شود و هوا می‌رود!

نهایتاً توجه کنیم که زنده یاد شاملو این اشعار و این سخنان را نه در خارج کشور مانند ما، بلکه در بغل گوش و مقابل چشم هیولا با صدای بلند و با قدرت سروده و گفته؛ هیولایی که هر کس بر سر راهش بود می‌بلعید و ویران می‌کرد! اکنون حیرت‌آور آن است که پس از ۴۲ سال ویران‌گری و آدم‌خواری این هیولا، باز هم برخی‌ها در سیرک نمایش انتخابات آن شرکت می‌کنند و متأسفانه باز هم به این هیولا رای می‌دهند! به امید آن که شاعران جوان و پرنرژی ما، تعهد هنری و مردمی و آزادی‌خواهی و استقلال فکری و هنری شاملو را الگوی خود قرار دهند!

جمعه سیزدهم فروردین ۱۴۰۰ - دوم اپریل ۲۰۲۱

*لینک سخنان احمد شاملو درباره رفتارندوم جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۸:

<https://youtu.be/OQynO64KQZA>